

مدارالمهام سرکار نام اعلیٰ او میر محمد یار وطن بزرگانش سبب است جدا در هند آمده نزد غازی الدین خان
 بهادر نیز در جنگ برای تعلیم نواب مغفرتآب آصفیاه بهادر نوکر شده و خطاب ترک خان می گشت
 بعد فوت او خلفش میر موسی بوقایع نگاری دیو کنده معزز شد و در رفاقت هدایت محی الدین خان
 بهادر مظفر جنگ صوبه داری بجا پذیرا اختیار کرده بر سال سواران امتیاز پذیرفت چون او بسرا
 باقی خرابی سپهر کلاش میر محمد یار مذکور مورد الطاف او شده بر سالارنی کامیاب گردید بعد شسته
 شدن مظفر جنگ بردست افغانه در سرکار امیر الممالک صلاحیت جنگ بهادر نوکر گشته بمنصب شایان
 و خطاب پدر میر موسی خان و به تقرر رساله جزا را اندازان و رساله سواران بتبریح لوای روشناسی
 برافروخت چون در آن ایام صوبه داری بر اژ نام نامی نواب مستطاب معلی القاب خورشید فلک
 سروری و سرداری جناب حضرت غفرانآب قرار یافت خان مسطور بواسطه مصمصام الملک شاه نواز
 خان کبیل مطلق امیر الممالک بخش گیری سایر سرفراز گردیده ملتزم رکاب نواب موصوف ممدوح گشت
 آنجا که طالع یاد و بخت مددگار داشت در عمل نواب مستطاب از اصل ایشاف بمنصب چهار هزاری و علم
 و تقاره و نشان و خطاب آتشام جنگ و پالکی چهار در ترقی در ارج دولت گشت در سنه یک هزار و یکصد
 و هشتاد و هفت هجری از اصل و اضافه بمنصب هفت هزاری شش هزار سوار و عطای مایه و مراتب
 و خطاب رکن الدوله بدیوانی سرفراز نمود و بعد استقلال تمام و کارروائی امورات مالی و ملکی و مدتی
 ذخیره نیکنامی اندوخته در سنه یک هزار و یکصد و هشتاد و هجری که حضرت غفرانآب در فتنه موداجی
 بهوسله برادر ساجی و رگه جی بهوسله مایل خان رفته بودند و منزل نصب منیر امضاف صوبه بڑا در و چشمت
 بت و شش صفر سنه یک هزار و یکصد و هشتاد و هجری بمجموع حضور پر نور از ضرب جبهه بدست فیض کاردی
 مقتول گردید نقش او را بنابر وصیتش زیر دامن کوه مبارک جناب حضرت امیر المومنین علی بن ابی طالب
 علیه الصلوٰة والسلام در باغچه مدفون ساخته عمارت خورد بار و اقمای بخته بتعمیر در آورند که تا حال

در سنه یک هزار و یکصد و هشتاد و هجری

موسی و جاه و مقبره موجود است اما درینو لا باغ و عمارات دیگر نیز با حدیث در آورده اند ماده تاریخ
 بقول شاه شجاع علی صاحب تاریخ تزلزل صیفی نیست مصرع سیرت نصیب با او به و تاریخ دیگر که
 بر سر کتیبه دروازه مقبره اش نوشته است نیست مصرع در اصل آمد از شهیدان بامین به عدد دوازده
 هر دو تاریخ مطابق یکدیگر برابرند مذکور اند سبب کشته شدن رکن الدوله میر موسی خان مذکور بدو جو
 نیست که رکن الدوله در مدار الهامی خویش اکثر بوقت شب سبب نقل و حکایات تفریح مزاج و خورمی دل
 خویش میکرد چون اقبال او بدجه کمال رسیده بود روزی حضرت کالی بیگم صاحبه همیشه حضرت غفراناب
 بزبانی پوریه دیوڑی خود برکن الدوله گفته فرستادند که درینو لا سفر طولانی در پیشین است هر روز علی التواتر
 کوچ بکچ بندگالغالی میر و نذر گاوان رتبه سواری من بسیار سبب پیری لاغری شده اند نمیتوانند که
 به آرام رسانند لذا یک جوڑی نر گاوان گجراتی جوان داخل سازند بهادر مذکور قتل کرد و پوریه
 مذکور بود یک مقصدی بیگم صاحبه مدوچه هر روز برای یاد دهنی و تقاضای نر گاوان نزد رکن الدوله
 می آمد و او اقرار بخوبی میکرد و روزی بسیار تنگ آمده پوریه مذکور تقاضای سخت نمود چون (که قاعده
 کم مایه است وقتیکه حکم سرکاری پیش کسی میرند پاس و ادب میر و وضع شریف و نجیب ملحوظ اند نشسته یا از حد
 دانه مرتبه خود فراتر نمی روند هر چه به ذهن و خیال جا بلانده اش میرسد بر زبان می آرند و شخص شریف
 برداشت شنیدن اینگونه سخن نمیکند و این پوریه میر سلیم صاحبه بود و طلب جفت نر گاوان بشمول الفاظ
 نامناسب نمود در آنوقت او جواب درشت داد که لایق حوصله او نبود پوریه خیلی از روه خاطر گشته
 خاموشی رخساره بزیوڑی خود داد و هیچ اظهار نمود و بعد در میر بیگم صاحبه پوریه را غصه کرد و فرمودند که تا حال نر گاوان
 از نزد رکن الدوله نمی آرد او عرض کرد که اینقدر را بخانزاد دیگر حکم شود غلام بخانزاد رکن الدوله هرگز نخواهد رفت آخر الامر
 تا چاره عرض نمود که اینقدر را جان چنین است هر گاه بن گالغالی حضرت غفراناب اندرون محل این احتمال خواهد بود وقت آنرا
 شدند کالی بیگم صاحبه رو بر نوشته فرمودند که ای برادر اگر در اولاد حضرت منفرتاب شاهم دسترسولد میکردیدند

چس خوب و چه بهتر میشد که در ریاست و استقلال دولت شما حال ما چنین باشد که غیرت پور به بیم پسند
 نکت تا به غیرت دیگر غیر چه رسد آنحضرت فرمود که جناب مرا حیا بیا برادر فرمایند که من مرد خاندهان آصفیه
 بیم بگم تصور بدتر گفتند که بیاعتش جنگ و جدل مرطوبه و غیره و اختلال سلطنت سخت ناچارم بگم صاحب فرمودند
 هرگاه شما چنان ناچار و بی اختیار بوده باشید پس ما را رخصت دهند تا هر چه از دست ما بر آید میل آیم
 خود بدولت فرمودند که ایام کس مانع شماست مختار استند هر چه خواهند گفت پس بگم صاحب فیضونام جوان
 کار دی را که در پیره بالا ای دیویری زمانی حاضر میبود طلبیده فرمود که فیضون من ترا کاری فرمایم که
 در آن میان اندیشه جان تو باشد از تو خواهد شد یا متوانی کرد او عرض نمود که اگر از لطف تو شدن
 جان غلام کار عمده سرکار بر می آید هر جان لای خود لطف تو مبارک میدانم بگم صاحب فرمود
 اگر سلامت مان از تو عزیزتر دیگری نخواهد بود و اگر میری از اولاد تو کسی عزیز نخواهد شد فیضون بمنت
 قبول کرد و چون او را از کشش رکن الدوله آگاه ساختند او عرض کرد بشیر طایفه حضور نور از زبان خود
 بعلام فرمایند علام با لاف میباید صاحب فرمود که حضرت از زبان خود نخواهند فرمود تا بوقت مسلم
 کردن من حضرت سماعت خواهند کرد پس تو خاموشی حضرت را دلیل رسانندی دانسته بمل آید
 و فیضون بالراس العین قبول نمود و روز دهم بوقت شب بگم صاحب حضور اندرون پرده باریک نشسته
 بایک اصیل محرم از فیضون اطلبیده فرمودند که فیضون شبیه حضرت را شبیه مرا از بیرون پرده بظر خود دید
 فیضون عرض کرد بی خداوند نعت دیدم پس فرمود حال سخن مرا بگوش جان بشنو ای حکم حضرت چنین است که
 رکن الدوله را بگوشی فیضون دست قبول بر سر و چشم خود نهاده بصدق دل قبول نمود و بعد دیگر در همین ایام
 اینست که در آن زمان معمول محلات حضور پر نور این بود که تمامی بیگات و خانامات و غیره کار سجات
 از چینیست های مجلی بند میگرفتند چنانچه مثل از بند رند کور چینیست های عمده آورده بود مال فقیده
 رویه بخیریدی سرکار هم آمده چینیست او به تخطا خاص حضور بالای رکن الدوله گردید که شمشاه

منقعه گشت (وجه نیکه سبب پریای و جنگ و جدال متواتر سوای آوای زرتخواه فوج و همیا کردن
 اسباب جنگ و مصارف دیگر لازمه سلطنت و عدم معموری خزانه عامه جهت پایبجای اینطور مخارج بسیار
 وقت میشد چونکه در آنوقت ضرورت افواج جباری آنها بود و در سرکار حضرت عفرانآب در زمانه
 مدارالهما می این وزیر پادشیر افواج نهایت آراسته بود و باین وجه متوانست که مشارالیه یک شبه پدید
 برآمد و فرود آمدنیکه را نیکه نخل مذکور ناچار شده روزی در عین سواری کوچ سر راه استاده فریاد برآورده
 و دانی خداستغالی جلشانه و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بحضور داد که یازمین به عنایت فرمایند
 ایامال سنده و الپس دهنده که از تاخیر وصول زخرابی بسیار غلام شده است حضرت عفرانآب با وجودیکه
 رکن الدوله در خواصی مبارک حاضر بود هیچ فرموده از عماری فرود آمده اندرون محل مبارک رفته
 چندین تمانهای چمپ سالم و باقی سجات باورش تیمار صدر رویه نقد آورده نخل فرمودند
 که این بال شامت و این بر صدر رویه تقصیر است هر جا که خوابند لفر و شید و سوار شده روانه مقصد
 گردیده رفته رفته عداوت بگیم صاحب و بی التفاتی حضور در باره ایشان مشهور آفاق گشت خلق الله
 را و سوسه بخاطر راه یافت کشته رکن الدوله در خیمه خود بالای ستر استراحت میکرد و آدم مصمم الملک
 رفته آورده اندرون خیمه فرستاد رکن الدوله رفته را خوانده بالای شعله شمع سوخته جواب داد که
 معلوم شد و بخواب رفت درین اثنا شرف الدوله برادر خورشند اندرون خیمه آمده دست خود بالای
 پایش نهاده بیدارش نمود و او پرسید که اینوقت غیر برای کدام کار ضرور آمده ای شرف الدوله گفت
 مردمان در حق جناب چنان چنین میگویند صلاح وقت نیست که چند روز احتیاط در بار فرمایند
 و گریه کرد رکن الدوله جواب داد که ای برادر چرا گریه میکنی بخیمه خود برو من بچه گو سفند میتم که کسی مزاج
 خواهد کرد و بگشت شما خاطر هموارید چون بمنزل شیر اسید خود بدولت خواهند که از عماری فرود آید
 رکن الدوله پیشتر موافق معمول از خواصی بزرگ آمده استاد خود بدولت دست مبارک بر سر مبارک

خوشنماده هر بار از خود حضرت فرمودند و رکن الدوله را هم ارشاد شد که بخیمه خود روند چرا که
 نحوسته بودند که خون بید صیرگجا و بروی مابدولت شود رکن الدوله عرض کرد که غلام را بعضی مقدمات
 ضرور عرض کرد نیست امیدوار یاری تنهاییست حضرت ارشاد کردند که حالا از سرچ و سرچ منزل بمقام
 آمده ایم اینوقت رفع احتیاج سینه ضروریست چرا در خواصی عرض نکردند بوقت دیگر حاضر شوند
 چون نزدیک خیمه خلوت مبارک رسیدند او باز عرض کرد و همون جواب شنیده تا اینکه خود بدولت نزدیک
 خیمه محل مبارک آمدند رکن الدوله باز با تمام همون عرض نمود و گفتا مزاج مبارک بر هم شده فرمودند
 هر چند میخواهم که دفع الوقت شود شمارا هیچ خیال نیست بیایند و بنشینند که کدام عرض ضرور است پس
 حضرت اندرون خیمه محل تشریف فرما شد و رکن الدوله هم بیرون خیمه خاص محل نشست درین
 اثنا فیض و جوان که بر پیره خود ایستاده بودند و در گوشه خیمه گذاشته عفت کنان آمده
 دست خود بالای کتفش داشته گفت نوال صاحب بلخ است و محمد بهر اجل حواله اش نمود که از هر دو کلیله
 او گذشته بیرون ملک بهلوی دیگر برآمد و رخت بران الدوله بهادر که از طرف رکن الدوله در حضور
 پیروز کیل بود تا قیامش نموده یک فسب تیغ بیدین کارش با تمام رسانید این خیال که شاید این
 مقدمه از حضور باشد و مبادا ناظرا هر دو در بهترین که هر دو میزند پس حضور معا بر آه فرمودند تا گفته بودیم
 که شما بمقام خود روند آخر حال شما اینحال رسید رکن الدوله عرض کرد که جان تشاری معراج نوازیست
 اما اگر بجای مناسب نشد مناسب تر بوده خیر شد آنچه شده لکن مبارک الملک بهادر و اسماعیل خان بهادر ازین
 ساخته ناگزیر شوش و شوش خواهند شد لهذا اعلام طمانیت و تسلی اینها میکنند پس نشسته خود را طلبیده
 خطوطها نویسانیده و بیست خوشنماده هم دستخط کرده با رسال آورد که در این امر بی اطلاع حضور بود
 است خود بدولت را درین مقدمه بالکل مداخلت نیست املا و مطلقا هرگز سرگز خیال دیگر نکرده باشند
 اگر چه من زنده ام لکن در هر امر فرمانبرداری و نمک حلالی و جان تشاری سرکار باید کردم بعد از آن

سب الحکم حضور جراحان چالاک دست حاضر شده مشارالیه را در پالکی نشانیه خمیه اش برده بدو تیز
 زخم مشغول شده تیسر صبح صادق جان بحق تسلیم شد و خود بدولت و اقبال و دخل بلده حیدرآباد
 گردیده متوجه امور ریاست خویش بذات خود گشتند **انقل عجب عجب و بکار آنکه رکن الدوله**
 روزی در خیمه خود با وقار الدوله که با هم رباط زیاده بودند نشسته احتیاط میکرد که سید نجابت خان بهادر
 نیره بهادر و آن خان بهادر شجاعت الدوله و بهادر حیدرآباد و امیر موسی مرتبه بردر خمیه اش رسید
 چو بداران در آنوقت حاضر نبودند پیره و الی مانع اندرون رفتن ایشان گشت و بهادر مذکور خواست
 که موافق معمول اندرون بروند نوبت بان حد رسید که با هم گفتگو کردند و گریبان خان مذکور از دست
 کار باریان پاره شد و خود رکن الدوله و وقار الدوله بچشم خویش میدیدند و هرگز منع ننمودند بلکه خنده
 کردند و درین اثنا چو بداران رسیده کار باریان را زجر کردند که ایشان امیر سرکار صاحب منصب اند
 با ایشان باین بی ادبی پیش آمدید و به خان مسطور عنذر مانمودند و ایشان از دست پاجبان ربانی
 یافته هرگاه اندرون خیمه بروی رکن الدوله آمدند و از راه استنرافت خالص صاحب بیایید
 بیایید سید نجابت خان بهادر نزدیک آمده فرمود که من برای این نه آمده ام که بخدمت تشریف حاضر باشم
 بلکه برای این آمده ام که حق سبحانه تعالی محاسن را دیگر نزد شما نه آورد و برگشته بمقام خود رفت احتشام الملک
 نشی میر حیدر خان بهادر بقسمی میفرمود که من هم در آن مجلس نزد رکن الدوله نشسته بودم و بچشم خود دیدم
 که از امانت آل رسول دیگر زان بار رکن الدوله موافق بنوده در همین هیئت مقتول گردیدند استبرافا
 یا اذلی الا بصائر از میثقات رکن الدوله تا حال حشر است که آنرا موسی بم میگویند آب از رگ زمین
 برآمده که گاهی در رسوم گرامی شدید نیز از حد خود کمی نمیکند هزار بارم و مخصوص امیران سرکار آب از آنجا
 طلبیده با تمال می آرند سابق شهرش در بلده بعضی جامی آمد درین ایام هنر تالاب سیر عالم خانه نجانه کو بکو
 جاری است برین هم عزمه بلده آب موسی بم را با تمال می آرند که بسیار سبک تر است

علاوه بر این
 است که در این
 کتاب در مورد
 سید نجابت خان
 بهادر و امیر
 موسی مرتبه
 بردر خمیه اش
 رسید چو بداران
 در آنوقت حاضر
 نبودند پیره و
 الی مانع اندرون
 رفتن ایشان
 گشت و بهادر
 مذکور خواست
 که موافق معمول
 اندرون بروند
 نوبت بان حد
 رسید که با هم
 گفتگو کردند
 و گریبان خان
 مذکور از دست
 کار باریان
 پاره شد و خود
 رکن الدوله و
 وقار الدوله
 بچشم خویش
 میدیدند و هرگز
 منع ننمودند
 بلکه خنده
 کردند و درین
 اثنا چو بداران
 رسیده کار
 باریان را زجر
 کردند که ایشان
 امیر سرکار
 صاحب منصب
 اند با ایشان
 باین بی ادبی
 پیش آمدید و
 به خان مسطور
 عنذر مانمودند
 و ایشان از دست
 پاجبان ربانی
 یافته هرگاه
 اندرون خیمه
 بروی رکن الدوله
 آمدند و از راه
 استنرافت خالص
 صاحب بیایید
 بیایید سید
 نجابت خان
 بهادر نزدیک
 آمده فرمود که
 من برای این
 نه آمده ام که
 بخدمت تشریف
 حاضر باشم
 بلکه برای این
 آمده ام که
 حق سبحانه
 تعالی محاسن
 را دیگر نزد
 شما نه آورد
 و برگشته
 بمقام خود
 رفت احتشام
 الملک نشی
 میر حیدر خان
 بهادر بقسمی
 میفرمود که
 من هم در آن
 مجلس نزد
 رکن الدوله
 نشسته بودم
 و بچشم خود
 دیدم که از
 امانت آل
 رسول دیگر
 زان بار رکن
 الدوله موافق
 بنوده در
 همین هیئت
 مقتول گردیدند
 استبرافا یا
 اذلی الا
 بصائر از میثقات
 رکن الدوله
 تا حال حشر
 است که آنرا
 موسی بم
 میگویند آب
 از رگ زمین
 برآمده که
 گاهی در
 رسوم
 گرامی
 شدید
 نیز از حد
 خود کمی
 نمیکند
 هزار بارم
 و
 مخصوص
 امیران
 سرکار
 آب از آنجا
 طلبیده
 با تمال
 می آرند
 سابق
 شهرش
 در بلده
 بعضی
 جامی
 آمد
 درین
 ایام
 هنر
 تالاب
 سیر
 عالم
 خانه
 نجانه
 کو بکو
 جاری
 است
 برین
 هم
 عزمه
 بلده
 آب
 موسی
 بم
 را
 با
 تمال
 می
 آرند
 که
 بسیار
 سبک
 تر
 است

رکن الدوله

ششید الملک بهادر

خلف ششیدالدوله بهادر مرحوم ولد ششید میر حمیدرخان بهادر اعتمام الملک بزرگ است چون ششیدالدوله بهادر بعد رحلت پدر بزرگوار خود نشی میر حمیدرخان بهادر موصوف مرحوم از پیشگاه حضرت شفقت منزل علیہ الرحمہ بخدمت دارالانشای خاص سرفراز و ممتاز گشته بعرضه مدت مدید پیش از رحلت آنحضرت ولایت حیات نمود و خلفا رحمتش که نام اصلی آن اصل لیاقت و امارت میر اسماعیل خان بهادر است و از بدو ثبوت آثار شادت از چنین بین او در نشان بود در اندک حاضر باشی منظور نظر خاقانی و مشمول عواطف سلطانی گشته بدو چه بلند سید و بخدمت موردی مهور گردید **نقل عجیب و غریب** که مشهور آفاق است و دلیل قطعی بر عقل زیاد و فهم و ذکاوت آن ذی فطرت نیست روزی در مجلس میر عالم مدارالمهام مکر کار دولتدار کپتان سدنم صاحب دلیل انگریز بهادر که جامع علوم عقلی بود میر صاحب موصوف باهم در گفتگوی امورات کلیات سرکار عالی مشغول بودند ششیدالدوله مرحوم با میر اسماعیل خان بهادر مذکور خلف خویشش وارد شده شریک مجلس گردیدند در آن زمان هشت مرجه از مراحل عمر خان مسطور یعنی میر اسماعیل خان بهادر گذشته بود چون ششید بر طبق معمول مستمره در بار بست خود دشت سدنم صاحب که در ظلیت و لطیفه گو و از عالم فارسی و عروضدانی و شعر منجمی نیز بط کمال میباشست از راه لطافت طبع از خان مسطور سوال کرد که میر اسماعیل خان بهادر شما که خدمت دارالانشای حضور پرنور دارید ششید را با منشیان که اهل قلم اند چه نسبت است بهادر معزبان صغیرن فوراً بدیده جواب داد که ما از خاندان عالیشان سیادت صاحب السیف و القلم هستیم سیف و قلم هر دو وابسته خاندان واجب الاحترام است میر عالم بے اختیار مانند گل شایفت و سدنم صاحب را کمال استعجاب حاصل آمد هر دو کمال العصر و الزمان بهادر معزب السیفه خود تنگ کشیده دعای می فراوان درازی عمرش دادند و ششیدالدوله بهادر را بسیار تحسین و آفرین نمودند سدنم صاحب انبیه واردات مجلس را البیضاء صورت مجلس از مصوران و ایامتی خود درست کنانیده بولایت لندن و کلکتہ و در راه

و بندر بمبئی فرستاد بعد چند روز زبانی سدهم صاحب میر عالم معلوم شد و میر صاحب مذکور
 پرشیدالدوله بهادر بحال الطاف ظاهر ساخت که نزد سدهم صاحب مفصل خبر آمد که این صورت
 مجلس و اردات آن هرگاه پیش پادشاه و صاحبان کمپنی و گورنر و کلکته و مدراس و بمبئی رفت همه با مجموع
 از ادراک این حقیقت تفریح و تفریح و شغف و سرور در آمده گفتند که از قیافه این شبیه چنان معلوم میشود که
 این طفل در سن رشد و تمیز خویش علامه عصر خواهد شد که در دیار آصفیه مجلس لفظات او خواهد رسید
 و فی الواقعی چنین است تقدیر بدست پرشیدالدوله بهادر پدر بزرگوار خویش از پیشگاه خداوند نعمت
 حضرت منقرت منزل نجیست موروثی دارالانشاء بسن قریب است پنج سالگی سرفراز و ممتاز از
 گزیده جوابات عرفین گورنر کلکته بان دستوری و جابجیت عبارت و مطالب و آریب دست کرده بلا
 اقدس حضور پر نور آورد که پسند خاطر مبارک گشته مورد تحسین گردید چرا که در جمیع علوم در آن هنگام بهر
 کامل داشت معجزه در علم و معینت همه جناب بن گالغالی مدظل العالی حضور پر نور آدام الله اقباله
 و عمره و ظل الله ملک و سلطنته بکمال قدر و انی بهادر معزز بخطاب جنگلی و دولانی و ملکی و منصب مناسب
 عمره و علم و تقاره و نوبت و جاگیر قدیم و جدید و بجالی خدمت موروثی دارالانشاء سرکار و قلعه اری
 قلعه مبارک دولت آباد و پالکی جبال در و عماری و تیره که لازم است میران ایشان دولت است سرفراز
 و شرف و مهابت و همواره در مقدمات کلیات سرکار باریاب که احدی را در آن میان دخل نیست
 هرگاه فرمان و حسب الامعان پادشاه و بیجا بهن رستان شرف صد و میاید و نیز عرفان گورنر
 لارڈ بهادر کلکته و حضور پر نور میگذرانند بهادر معزز در دیار جهاندار بنیر مطالعه و ملاحظه در آن مجامع
 کثیر بان طلاقت لسان و فصاحت بیان در پیشگاه خداوند نعمت حضور پر نور علی رؤس الاشهاد
 بکمال دستگی و شایستگی عبارت بجلوه بیان می آرد که مورد تحسین و آفرین سلطانی و اهل دیار میگردد
 هیست بکمال لیاقت و وجابت با اخلاق پسندیده و اشتیاق حمیده که در جمیع علوم عقلی و نقلی

و تمامی فنون و صنایع و بدایع کمالات بهره کامل دارد و تیز فم بلند خیال کمال دوست نجیب شناس
 دشمن ارازل رفیق نواز خوش مزاج سیر فلک ز جمیع صناعات موصوف عامی مؤلف این اوراق از بدو
 شعور خود باین علم و فضل کم نظر خود دیده است که در امیران سرکار بلکه در روزگار شاد و نادر توان گفت
 از می زئات آن منبع کمالات منفسل دروازه پل بالای راسته کلان و عمارت عالی شان در یک خانه
 باغ و چسب نهایت حضرت و انضارت موجود که مسکن و مقام بهاد معز است باین همه اوصاف صاحب
 هست فیض رسان خوش لباس راگ پسند شکار و دست جانوران شکاری از یوز و باز و بجرها و مرغ و شایان
 و غیره همیشه همراه سواری خود داشته تا پنج شش گروبی بله شتول شکار میگرد و در میان سیر و شکار
 اجتناب و اقرار از اموشش نمیکرد و زوار و حجاج را نیز سال بسال راضی و خوش خود میدار و به

سایح گلزار صیفی

رفت الملک بهادر

خلف رفت الدوله زور آور جنگ هسته چون رفت الدوله در عهد حضرت غفر اناب بعد جان نثار بهما
 بسیار ولایت حیات نمود رفت الملک مهین پوشش که نام اصلی او سیر مظفر است بمنزله الطاف
 خداوند نعمت بمنصب هفت هزاری پنجه سوار و خطاب ملکی و بجالی سرکار نادیر و غیره و جاگیر پنجاه هزار
 روپی زات و رساله و وصد سواران منلیه توران سرفراز و سپاهی و شرف میبوده لبلو مدارج امارت و
 ایالت اوقات عزیز خود بسیر بر دهرگاه عظیم الامرا اسطو جابه از پونا وارد بلده حیدرآباد گشته مختار کار
 دولت آصفیه گردید سبب نا اتفاق برادران مال و اموال اندوخته او ضبط سرکار شده مقیم گوشه انزو گشت
 بعد حلت غلام سید خان عظیم الامرا در دیوانی میر عالم بسبب موافقت سابق با زیجاگیر قدیم و جدید سرکار
 نادر و غیره و تعلقات که با روپیه دیگر جمعیت سواران و پیاده ها و علی غول و غیره همور گشته روانه اتفاقا
 گردیده در اندک ایام مبراتب و متف و روزیاده از سابق فایز شده نام نیک خود طوعا و کرها مشهورتر
 گردانیده و در مختاری راجه چند و لعل مهاراجه بهادر با سیزده لک روپیه نقد که بعد امتداد دست

از تعلقات وارد بلکہ شہرہ بود بہر صورت نذرتیاز سرکار و دربار نمودہ پس از ان صرف بر جاگیر ذات
و منافع چندی خانہ نشین بودہ از عمارتہ خلل مشانہ و رعیت جان شیرین ساختہ لیسری بودہ تا بہ طویل القامت
و عریض الجسامت خوش تزییب کہ بچاپین خوش تزکیبیش مغلزہ آمد قوت بدن با نمرتہ و پشت کہ احدی
بمقابلہ اش نرسید ہم برنجی را کہ از پنج کپہال آب پر میشد از زور بازوی خود برداشتہ از دیوانخانہ خویش
تا دروازہ کلان کہ فاصلہ قدم باشد می آورد و باز میبرد این زور برابر زور فیل کم نیست و علی
بذاتی بسیار بسیار عجب و غریب کہ صاحبان راستی بہ چشم خود ما دیدہ اند بیان میکنند کہ عقل در دنیا
حیرت و فی الواقعی بی شائبہ کند دست است و ہم چنین بود عاصی مولف اوراق ہم ہمیشہ خود دیدہ
است الغرض از ان آیات ما این زمان کہ سنہ یکزار و دو صد و پنجاہ و شصت ہجری است بچاپین با ان
قوت و زور و جہانت اندام با ان بزرگی جسامت مغلزہ آمد چہ در امر او چہ در عزبہ با ان زور و قوت
و جہانت و بزرگی جسامت و شوکت جناب حضرت مغفرت منزل ما فوق صفات بہادر معزز بودہ کہ تمام
خلایق این ولایت میداند و سید عاقل خان بہادر خلیفہ دومی بہرام الملک بہادر نیز بہرند قوی الجسم بودہ
موٹ دو گاوی را از دست خود پرآب میکشید تا وجہانت جسامت و بجوشش تزکیب فنت الملک بہادر نرسید
و زورش حساب دست راست و دست چپ از بہادر معزز بودہ در آن زمان در زور آوران روزگار
چهار کس معہر خود با بودند یکی فنت الملک بہادر مذکور دومی افسر الدولہ بہادر سیومی محمد ظیل خان بہادر
آشنا و زاوہ حضور بر نور حضرت غفراناب چہارمی بہرام الملک بہادر و حساب زور ایشان مطابق تفصیل
اسامی مرقومہ است یکی بعد دیگری رسید عاقل خان بہادر مذکور در زمان انحطاط قوت و جوانی ایشان
بعضی طور آمدہ مفصل احوالش در احوال بہرام الملک بقلم آمدہ کہ گذشت در سنہ یکزار و دو صد سی و چہار
ہجری فنت الملک بہادر بارضہ کہ بقلم آمدہ گذشت تغلیب عجب و غریب از زور و قوت بہادر معزز
احوال قلہ کنجی کوٹہ مذکور خواہد شد انشاء اللہ تعالیٰ

ذکر راجه های سرکار دولتدار آصفیه ادام الله اقبال راجه بان راجه

راجه چند لعل مهاراجه بهادر

سلسله بزرگان بهادر معزز بقول خویش که در عشرت کرده خود بقلم آورده تا بر راجه تو در تل الکبر شاه می رسد چون راجه ناک رام عموی بهادر مذکور در عهد حضرت غفر آتاب میر نظام علیخان بهادر آصفیاه تانے نور الله مرقدہ بخدمت کرا و طر گیری بلده حیدرآباد سفر فرزند شده مدتی مدید اوقات خود بتکلف تمام بسیر سپرد بهادر معزز را که برادر زاده بود برای میوه خوری برابر سپر خویش رای لکپت رای یک رو پیروز سپرد گویند رای مذکور گویند بخش برادر خرد مهاراجه بهادر سرچ منظور خاطر همیشه میخوردند و خرج میکردند و بهادر معزز هم بقدر فقر او غرض خیرت می نمود و چه خرج دیگر نمی آورد چون این خبر بسراج ناک رام رسید یک رو پیروز دیگر انصاف نموده خوشنود ساخت بعد انتقال راجه ناک رام و برهمی کار لکپت رای مهاراجه بهادر که از بدو شعور آثار شادت و بلند حوصلی از ناسیه شس هوید بود و چند ایام بی اعتقاد بود شمشیر خنک بهادر که در آن ایام نظامت بلده حیدرآباد مامور بود منظور خاقانی و مشمول الطاف خسر دانی گشته از پیشگاه حضرت غفر آتاب بخدمت موروثی کرا و طر گیری مذکور سفر فرزند شده اوقات عزیز خویش نهایت خوبی و نکوئی بسیر سپرد و در آن اثنا بعد چندی تغییری میرالوقا کم میر عالم بهادر از ملک مفتوحه کرا پی و قلعه سدیه و قلعه کنجی کرا و غیره بوقوع آمده تجویز حضور پر نور و باستنباط اعظم الامراء سلطو جاہ مدارالهام سرکار بهادر معزز را با جمیعت سواران و پلاطینهای بار و علی غول و عاری و دیگر بزرگان میران ایشان و شکوه برای بندوبست آن سمت حضرت الضراف فرمود و خدمت کرا و طر گیری اگر تمییز خدمات بوده سپرد راجه گویند بخش برادر خرد بهادر مذکور نیا تا اگر دید پس آن منبع خوبیا

در اندک مدت دستوری امورات انجام نمود و نام نیک بر صغیر روزگار بر نگاشت و در دیوان میر عالم سمو کار
 و بار پیشکاری سرکار دولت گذار گردیده به ترتیب بن رسید و عالمی را فیضیاب ساخت بعد حلت میر عالم بهادر
 در دیوانی منیر الملک بهادر از پیشگاه خداوند نعت حضرت مغفرت منزل علیه الرحمه بدرجه بلند ارحم
 مختاری موریاست و وکالت انگریز بهادر که ایسریت حلیل القدر نازک نامور گشته به منصب هفت هزار
 هفت هزار سوار پیاده و بار پلاطنها وغیره و نوبت و گپڑال و جواهر عمده و جاگیر لکهار و پیمیر حاصل
 خطاب مهاراجه بهادر سرفراز و ممتاز و مهابی گردیده جهانی را مال مال بخشش فرمود تا درین عهد
 سینت مهر اعلی حضرت خورشید سلطنت و کامرانی نیز عظم جهانبانی و کثورتانی عالم نپاه خورشید کلاه
 بندگالغالی نظام العالی حضور فضیلتجو نامرال دولت نظام الملک میر فرخنده علیخان بهادر را صفا خلد الله
 ملکه و عمره و سلطنت که ماه ذی الحج سیزده بزار و دود و پنجاه و شش است از پیشگاه خلافت فرمای
 فرمائید باضا خطاب راجایان راجه راجه چند کعل مهاراجه بهادر شرف شده باقبال نیز اول خداوند
 مامور کار و بار سلطنت رفیع آصفیه است آنچه که احوال بهادر معز باشد احتیاج اظهار و بیان ندارد بر سر
 هوید است معزاد احوال بخشش حقیقت حال نیست که دوشال باور و مال شالی که فی الحقیقت قدرت دارد
 از ابتدای بخشش تا حال نوبت هزار بار رسیده و هر سال در جوڑه های و سهره که بهر خواص و عوام سلطنت میر
 از یکبار زیاد تر بخشش می آیند میر حسن دهلوی در شتوی بی نظیر بر منقصد ووشال انواب آصف الدوله
 بهادر که یکبار بخشش در آورده بودند مخمور و تکبار نموده است بقول شاعر شعر محمل نشین بین کتبی
 خدام یارین نه لیلی کا ایک نا تو سو بیان کس قطارین به هرگاه نوبت دوشال تا این نوبت رسیده باشد
 دیگر اتمش و اتمند و زر نقد و غیره بقیاس فرزانه باید دریافت از آنجا خیرات سدا برت است که در کاسی
 و جگنا تمه و اتم نامتمه و تزیینی و دیگر جا های نزدیک و دور متعدد و همواره شبانه روز جاریست دیهات
 هزار بار پیمیر و خیرات چو سلمان و هندوان و سالکان و پیرزاده مارا تواضع نموده که بدعای دوام

دولت آصفیه و از دیو عمر حضور پر نور شب در روز مشغول و موظف باشند و بالای هر سر مجذوب خد میگذاران
 متعین و مقرر اند که یومیهای ایشان میوه با شیرینی و طعام نچیده برسانند و خد متها کنند که بی بیخ و
 لقب خورده همورد عا باشند یومیه هر روز یومیه خواران قریب دو هزار روپیست بلکه زیاده تر روز
 دو شنبه دو هزار روپیست تا سه هزار روپیست کم و زیاد است خود به مسافران هفت کشور میدهد و از سه صد
 روپیست معمول و آن هر روز کم نیست سوای این خیرات دیگر روزهای گوگل ششمی و رام نومی و شورتری
 و غیره مبلغ خطیر توان گفت او را می این خرج غله و پارچه و غیره دیگر بحساب گفته میشود و معتمد اجماع
 بیت الله شریف و اماکن مقدسه را که پرده خاص آورده بودند و اکثر بهر سال وارد میشوند از هزارها
 روپیست مال امانت زینموده خصت فرموده میکنند که در هفت اقلیم شهره بخش دولت آصفیه امام اقبال
 مشهور آفاق گشت و سبع باو شاهان هفت کشور رسید و سلطنت آصفیه هزاره کس از جاگیر و دربار
 و یومیه و خیرات و غیره بره مندانند و هر دو جشن شادی راجه در آج بهادر و راجه نرند بهادر و انجیکه
 خرج لکها روپی در ضیافتهای رونق افزای حضور پر نور و مرشد زاده های بلند اقبال و محلات
 و امر او خوانین و غیره تمامی سلطنت از اعلی تا ادنی از جواهر اعلای بشمار و جوڑه اعمده بسیار و طعامها
 لذیذ بی مقدار که مصرف در آمد تا کجا شرح داده آید تا بجیکه در بهران و چهاران و پاریز و وزان
 کفش از طعام و پارچه رنگین شادی باقی نمانده دیگر ذکر کرد ام قوم انسان بقلم تواند آورد و اخراجات
 جائزای الوال و عرس کوه مبارک و عشره محرم الحرام و شوشی و تیاری و تکلف مٹی بینا کار خارج
 از حساب عقلی است و بیت الله شریف سیل آب سرد و زوده ماهی مقرر کرده اخراجات انجام میدهند
 که خلق الله هفت اقلیم در آن موگر گرامی شدید که شبانه روز است سیلاب شده دعای خیر میدهند
 در بهر فرودگاه حضور پر نور که متواتر و سیر و طیر بوقوع می آید طعام لذیذ از با و چنچانه مساراج
 بخامان و عوام در بار حضور پر نور میرسد حساب علمیده دارد حکما و شعرا و مشیر جوان و سوز خوانان

و در باب نشاء و طب و مطوایقان رفاص انجیکه ماهوار یها و الغامات می یابند در حساب آن احدیرا
 و خلی نیست که در خطیر لی قیاس است و بسخر اجات تیاری عمارت از انجمله باره در پست که بر اج باغ موسوم
 است که بخرج زیاده از نسبت پنج لک روپیه با تمام رسید که بیج ششمه همچو باغ و لحسپ ندریده و بیج گوشی
 نشینده با این همه خرج رونق افزائی هر سال حضور پر نور خیا پنجه گذشت و دیوانخانه کلان که تقایم محل
 لتیروارد و محاسن او بجهت محل و آئینه خانه و چینی خانه و تصویر خانه و باره درسی خانه باغ معده آئینه خانه و چینی
 خانه دیگر و عمارت علنی ده دیگر و عمارت کوه شریف و تقاره خانه درگاه معلی و غیره هم از محضات مهابار
 بهادریست که جملا قریب پنجاه لک روپیه مصرف تیاری در آمده و در روپیه یومیه خرج نقارخانه و گهر مال
 حسنی علم از طرف بهادر موصوف است که هر روز جاریست محض بجهت سلامتی حضور پر نور سوای این
 بل موسی ندی را که ریخته و شکسته شده بود بهادر موصوف از سر نو تعمیر در آورده که مدت مدید دیگر احتیاج
 تعمیر بالکل نیست صاحب تصانیف کتب از انجمله عشرت نامه که مملو از احوال و لحسپ است و دیوان بزرگ
 یکی زبان فارسی فصیح و دیگر زبان هندسه اردوی خاص بهادر معزز مشهور تراند + +

راجه دهرج بهادر

فرزند راجه چند و لعل مهابار راجه بهادر است نام اصلی اش بالاپر شادا از ابتدای نشو و نما چون آثار
 سعادت مندی و عظمت رای و متانت خرد از حوصلا او بهید بود مهابار راجه بهادر با استادان کامل سرده
 کما حقہ تربیت نموده و خیل آگاه امورات کلیات سرکار ساخت اکثر در پیشگاه حضرت مغفرت منزل
 باریاب شده برآمد مطالب و مآرب ضروری سلطنت بنیابت پدر خویش بخوبی معروض داشته مورد الطاف
 میگردید و بسر فرازی خطاب راجلی و عطای جواهر زوج و سبند الماس عمده بدست مبارک خاص شرف
 و مباحی شده بمهرتبه ارجمند نایز گشت هرگاه بسن رشد و تمیز که عبارت از عقل سلیم و خرد مستقیم است رسیده
 شریک مصلحت و مشورت پدر و بقدر خود گذشته با شتراک و قانز مهابه سلطنت و دولت

و انتظام امورات اعلی و ادنی ریاست و خلقت گردیده از صبح تا شام و از شام تا وقت استراحت و آرام
یکپاس شب مانده اوقات مقرر است دقیقه از دقائق امور لایبی سرکار دولتدار فرود گذر نشت ننموند
سوزناورین ایام فرخنده انجام که عهد سمیت ممد بندگان عالی خورشید کلاه عالم پناه حضور پر نور
ناصر الدوله آصفیاه ادام الله اقباله شیکه زار و دوصد و پنجاه و ششت عیس است و این تاریخ
گلزار آصفیه با ختام رسیده بر طبق معمول ستمه آنا فاتا با هاد و معترض صرف امورات محوله و مشغول
مقدمات مرجوعه دولت خدا و ادبیز و ال حضور پر نور در بند و بست سپاه و رعایا و بر ایا و داد و ہی
خلایق و حال پرسی بندگان الهی که و دایع و بدایع ایزدی اند شمره قصور نمیفرماید و برای همین انتظام
ریاست از پیشگاه خلافت تکلیف سواری معاف است که بحال درستی امورات جزئی و کلی پروازند
همراه سواری مبارک حاضر شدن ضرورت نیست در شیکه زار و دوصد و پنجاه عیس که هاد و معترض بود
سلمجا پور و پنڈ پور و غیره دیگر معابد نموده برخصت حضور پر نور در عرصه چهار ماهه تماشای قصبات و
قلعجات و بلاد علی الخصوص بلده پونا و خجسته بنیاد اوزنگ آباد و قلعه مبارک دولت آباد که در توفیت
آن شاعر دلیل قطعیست ششم حصار می کشش ندید است کس بود قلعه دولت آباد و پس ۴۰
و تماشای عجایب کار ایوره که شکر کاست بمثل و سیر احمد زک و غیره نمود اکابر و اعیان آن سرزمین
باستقبال و مشایعت در آمده خوشتند که ضیافتها کنند قبول نموده بالمره کناره در زید این معنی شهور است
صاحبان انگریز پونا و نگر و غیره نیز با استقبال و مشایعت حضرت پرداختند و همین قیاس و آیین سر قلعه
دولت آباد پایاوه از زیر قلعه تا بلا حصارش که ارتفاع او یکصد و چهل و دو درشش پنجاه درجه است
بقدم خود رفته باز بر آید با وصف گرانباری بدنی امرا و است که نموده بوقت نصف اللیل داخل بلده
خجسته بنیاد گشته مردمان آنجا از ملاحظه نزک سواری و نشان و شوکت و وجاهت بهاد و معترض بسیار
پند کردند الغرض آنست صاحب مرتبه بلند و درجه ارجمنده که مرتبه امارت او از فطر الطاف شایان

خداوند حضور پر نور را فوق درجات امیران دیگر سرکار دولتدار است و ماتحت درجات دیوان سرکار
 خوش اخلاق صاحب دراک خفی و جللی نکته سنج و قیقه رس مدرک مابرج دولت عالی محرک سلسله اسماج
 سلطنت و الا قدر روان کمال نجیب شناس با کمال حساب منصب عمده پنجهزاری سه هزار سوار مسلم
 و نقاره و نوبت و عمارتی و نشان نایل و پالکی چهارم دار و خطاب راجعه به ابراهیم بهادر و جالگیر سیر حال
 لکهار و پیه ذات و صفات سرفراز و ممتاز و همواره با ریاب و شریک مصلحت کلیات و جزئیات
 خداوند نعمت است از محمد ثنات بهادر معزز دیوانخانه و عمارت نوا حارت محاذی عمارت قدیم نجیب
 و نجیب است در قلعه فرخ نگار عمده عمده پنجه سنج مبلغ خطیر به تخی ریش در آورده بسیار مردم را در آنجا
 جواهر و جوهره و دو شاله داده و سرور نمود احوال فرزندان بهادر نیز بجز بقلم حقیقت ترسم
 بمقتضای حرف تهنیتی می آید

راجعه بهادر

خلف دو بی چهار راجعه بهادر نام اصلی اش راجعه ناک بخش است در عهد حضرت منقرت منزل چون سن
 صد و هشت گاه گاهی تقرب عیدین و نوروز و سالگره خاص حاضر در بار جهاندار میگردد و درین عهد
 حضور پر نور او ام الله اقبال حسب الحکم بنیابت پذیر خود همواره حاضر در بار دولتدار و در هر سواری
 مبارک با جمعیت سبزه ای چهار راجعه بهادر همراه رکاب سعادت سعادت اندوز امیر است صاحب دولت
 بلند و مرتبه ارجمند صاحب منصب چهار هزاری دو هزار سوار و علم و نقاره و نوبت و پالکی چهارم دار
 و خطاب راجعه بهادر از پیشگاه خلافت سرفراز و ممتاز نجیب پر در کشاده همت هر کس که با وجود نمود
 دیگر محتاج کسی نشده بمرد دل فایز میگردد بهر خدمتی که از سرکار سرفراز کرد و آنچنان در رسد که مزیدی
 بر آن منقور نباشد چنانچه در باره موجودات سپاه و دیگر خدمات گاهی نااش به کس در سرکار زید
 و نام نیک مشهور گردید در موضع جلیل کوره پنجه سنج بسیار عبادت در آورده هر سال در ایام جساته

خرج بسیار میکند و بر بهمان آبخارا تقیید نمود که هر صبح و شام دعای سلامتی حضور پر نور منموده باشند

راجه نذر بهادر

خلف راجه در سلج بهادر نام اهلی اش راجه رام پرشاد است از بد و آفرینش آثار فطرت و خرد و هویدا در سایه جبرگوار و پیر ذبیقدر با استفاده علوم پر و اخته بهره کامل حاصل نموده درین ایام بسلا و ادراک در جمیع امور پیر و بزرگان خویش است و در استندراک کلیات و جزئیات مصروف و در همه مقدمات خیال عمده بکارهای عالی در خیال خویش پیش پا دار و از فهم و ادراکش چنان یقینا و در می آید که در ایام تکمیل خرد و بندت کاملاً از پیشگاه خلافت اگر سرفراز خواهد شد میتواند * * * * *

راجه گویند بخش بهادر

بر او خرد راجایان راجه راجه چند و لعل مہاراجه بهادر است انجیکه احوال بزرگان بهادر موصوت است و احوال مہاراجه بهادر مفصل تجریر در آمد و نیز احوال خیرال حضرت غفر اناب و حضرت منقوت منزل طیبم الرحمہ احوال ذات بهادر مہر نعلم آمده است معتمد اور وقت روانگی مہاراجه بهادر برای بند و بست ملک مفتوحه کرپه و سد موٹ و کبھی کوٹ وغیرہ کہ از نزد شیو سلطان والی سریرنگ پٹن داخل سرکار دولتمدار گشت بهادر مہر مہجوری خدمت کرد و تالیسی بلده حیدرآباد کہ نصف معاملہ امپکاری و دیوانیست از پیشگاه خلافت سرفراز و ممتاز گردیده در اطاعت حکم جهانمطاع خداوند نعمت و مہر اصداری اعظم الامرا اسطو جاہ مدار المہام سرکار مہر موقصور نموده بہر تہ بلند مراتب ارجمند رسید چون از بد و شعور آثار بلند حوصلگی و سیر فکری و تنانت رای و لطافت خرد از جنبش ظاہر و ہید بود در عهد دیوانی میر الوالقلم میر عالم بعد تغیری و برہمی راجہ پست رام بندت بزرگ لشکر فیروزی کہ بند و بست و وصوبہ بڑا بالالہاٹ و یایان گھاٹ و صوبہ خجستہ بنیاد او رنگ آباد با جمعیت بست پنج ہزار سوار و پیادہ با دہلستانان

راجه نذر بهادر در راجه گویند بخش بهادر

سرکار و توپخانه شترانکار و دیگر جمعیت سرکار و ولتدار محول اگر زبان ملازم سرکار فی الحقیقت بندوست
 نصف ریاست ازان تصور است سرفراز و مباهی و مشرف گشته مدت پرید مشغول کارهای آنجا گردید که
 امیران نامدار و خوانین عالی تبار سرکار مثل جلال الدین و بهادر و محمد صلابت خان بهادر و فتح جنگ خان
 بهادر و محمد سجان خان بهادر و صالح خان بهادر علی بن القیاس دیگر امیران و منصب داران و سرداران و جمع داران
 و کنتانان مجموع و اطاعت امرش شبانه روز حاضر بودند و از پیشکاه حضور پر نور منصب شهنشاهی
 چهار هزار سوار و حاکم لکهار و پیادات و صفات و نوبت و علم و تقاریر و نشان قیل و پالکی جبار دار
 با جمعیت سواران و پیاده ها و رسالهای خاص معور کار و بار سرفرازی سرپای جواهر عالی مشرف
 و مباهی شده عالی را فیضیاب فرمود امیری بود ایشان و شوکت و صلابت و صولت شجاع سخن
 نجیب پرور رفیق نوازی یم المثال صلابت در بار خویش بان بهیت و صولت داشت که احدی را
 طاقت گفتار غیر عن ضروری لابدی هرگز نبوده که با هم مختلط با احتیاط پریشان شوند هر کس را
 که نوکرو داشت تنخواه او بلا حرکت منقذیان و فائز و خزان ماه ماه میرسانید بلند حوصله کشاده
 مزاج خوش اخلاق عالی سمیت همواره صحبت با علما و فعلا و حکما و فقهای شریعت و طریقت داشته
 اینها را فارغ البال از حوائج روزگار گردانیده که مشکور و ممنون احسانها بوده تا حال شکر
 بجای آرد چون بعد دو سه سال از شکر فیروزی حاضر در بار جهاندار میگشت بسیار بسیار و الطاف
 حضرت منقذ منزل میگردد و دید هرگاه معالده شکر فیروزی را اخلاف مرضی خویش عاقل فرمود
 بکلت عملی که امین عاقلان روزگار است بالمره کناره نموده تا عجزم در گاه فلک سشتباه
 خداوند نعمت حضور پر نور گردیده در دربار جهاندار حاضر و گرم فرویت و جان نثاری و همواره
 سوره الطاف شانهانی و صد عنایات خسروانی بود تا اینکه در سنه یک هزار و دو صد و پنجاه هجری
 پانزدهم ماه رمضان المبارک و ولایت حیات نمود عالمی را طلال از ارتحال آئینج بزل و نوال امثال

قطعیاً بایخ شخصی باین صورت تخریر نمود **قطعه خیل گشت** چو باخیل خیل نیلونی بدزد اربست نموده بسرک لوک مقام بدسال صوری و ہم معنوی آن فیاض بدخرد و تقاب رسدہ ز غیب این المام بد شدہ بسرک بجوان ہمال راجہ گویند بخش بد ہزار دوص روپچاہ نصف شہر صیام

راجہ رام بخش بہادر راجہ گور بخش بہادر

فرزند ان راجہ گویند بخش بہادر اندک انتقال بد پر بزرگو از خویش در عرصہ چند روز کہ ایام عزاداری داشتند بخانہ خود بودہ پس از انقضای ایام بطبق یاد فرمائی خداوند نعمت حسنو پر نور بادشاہ بوجاہ عالم نپاہ مانا صردولر سیر فرخندہ علیخان بہادر فتح جنگ آصفجاہ آدم اللہ اقبال و عمرہ و دولتہ حاضر دربار جہانگشاہ شہ نجلیت سرفرازی مناصب بلند و خطابا رحمند و جاگیر ذات سیر حاصل محالات انہر وغیرہ مضاف بلکہ خجستہ بنیاد او رنگا باد و جمعیت و تعلقات خاص الخاص محالات بہناباد وغیرہ سرفراز و ممتاز گردیدہ گوی سبقت و مدارج و معارج از چوگان ہچیمان روزگار رہ بودہ ہوارہ مہذول نوازشات خاص خداوند نعمت اندر در ہر دربار و سواری مبارک یا ریاب از ابتدای نشوونما آثار شادت و بلند فطرتی از پیشانی ہر دو کشادہ حسین ہوید بودہ عروج تمام دارد با اینہم دین آوان شروع شباب باخلاق پسندیدہ و شفاق حمیدہ کہن سالان زناہ مشہور و معروف شدہ کہین و مہین و اہل دربار و خویش و تباری را بان مراتب و مناصب مناسب ممنون منت و احسان خود میدارند کہ مزیدی بر آن متصور نیست ہر دو دیکتای محیط عقل و ذکا و فہم رسا و اموات کلیات و جزئیات و سیر فکری و مال اندیشی فرد فرید روزگار اند محالات متحول خود را بان مرتبہ انتظام میدہند کہ موجب ضامنندی خداوند نعمت و باعث آبادی رعایا و برابا کہ و دایع و بدایع الہی است در شجاعت و سخاوت و سلوکھا با بنجا و ارباب کمال کمال بد شدہ مشہور آفاق

نبلی و رواق ندر طاق اند صاحب منصب پنجزاری سه هزار سوار و نوبت و علم و تقارن و نشان فیل و غیره و پاکلی
 جبار و اشراف و سبایانند و همیشه صحبت با علما و فضلا و حکما و شعرا و اهل علم و کمال دارند خصوص از لشکره
 و قیافه راجه رام بخش بهادر با دراک و استقام می آید که بخدمت جلیل القدر سرکار دولتدار عنقیب
 نایز شوند حسب الامر بقلم در آورد

راجه سکول لعل بهادر

برادر نهم راجه گویند بخش بهادر سلطان است از ابناء ای نشو و نما در الطاف بهادر موصوف بوده کجی کمالات
 ظاهری و باطنی و صورت و عنوی مهور گردیده کارهای نمایان بطور آورده در خدمت بنیاد کارهای خلائق
 بدرجه کمال بر آورده مورد تحسین و آفرین خلقت خدایت خلائق اوزنگ آباد تا حال دست بدعای خیر اند
 درین ایام تا آخرین ماه ذی الحجه الحرام سنه یک هزار و دویست و پنجاه و هشت هجریست بانفاق راجه
 رام بخش بهادر و راجه گویش بخش بهادر بامیدواری الطاف خداوند نعمت و سعادت تازند شناس
 و در فکر عمده کار صاحب از دست و بس آفرینگیای سلطنت است که بس فرازی کار بزرگ حوصله
 بلندش نقاب از چهره اعتبار و اقتدار خواهد کشید * * * * *

راجه بالکشن بهادر

برادر عمومی مهاراجه بهادر است از ابناء ای شش باب کشیده مزاج بلند حوصله نیز فهم از جمیع بنی تمیز بهای
 مردم بی تمیز تشکر مدتی بکار پردازی پایگاه علاقه شمس الامرا بهادر امیر کبیر مامور بوده کارهای نمایان
 بطور آورده مشهور ریاست گشت بعد از آن بکار کرد و طرگیری بلد کافر خنده بنیاد حیدر آباد
 سرفراز شده علاقه پایگاه تجویز مهاراجه بهادر بر راجه کت رام ولد راجه جی شکر داس گردید پس آن
 خردمند باریک بین مقدمات کرد و طرگیری را سهل الوجوه انتظام داده نام نیک بر صغیر روزگار
 برنگاشت حسب الحکم خداوند نعمت حضور پر نور حضرت بر مغفرت منزل هر روز حاضر در بار جهاندار میگرد

و در همین ایام از فرط الطاف شاهانه بختاب راجگی سرفراز و ممتاز گشت. صاحب منصب چهار هزاری و دوزخ
 سوار و علم و تقاره و نشان و پالکی به نهایت نزاکت حسن و خوب صورتی و خرم و خرم و خرمی خوش ترکیب
 و سلوب امیری بود صاحب اخلاق کثیره الاشفاق خندان روکشاده جبین سیر و تاشاد دست در هر
 عرض جازراتی که تمام رفته تماشای نمود روزی چند افغانان رو سپید و تاشاد راه که بهادر معزز برای
 تماشای مجده آصف نگه گرفته بود به دعا بالایی کرسی سوارش بر افتاده چند زخم کار و دوشمشیر زدند و کمر
 از آن چهار رو سپید بجان گشته شدند و دوس فرار نمودند آن بهادر هیچ پروا نگردیده بدستی تمام بخانه
 خود آمده بخوبی تمام بخیر کنانیده در عرض قلیل سخت یافته حاضر در بازار جهانزاد گشت چون قضاوارد
 اگر دید تبارخ غره منفرد الظفر نه یکبار و دو و صد و پنجاه و شصت بحسب جهان فانی را بعارف نیا توانی
 گذشته بسری جاودانی خرامید باراج چند کعل مهاراجه بهادر بسیار شایه بود که از دور اصری
 نمی شناخت

راجه تلجا پرتشاد بهادر و راجه کالکا پرتشاد بهادر

خلفان راجه بالکشن بهادر اندر بدعت بهادر مذکور پدر و زلفیدر خود چون لغات رشادت از سیاهی
 شان در نشان بود بعد انقضای ایام سوهاک مورد الطاف خسروانی گردیده به مراتب بلند رسیده
 و به منصب چار هزاری و دوزخ سوار و بختاب راجگی و خدمت موروثی که در و تگری و نوبت جاگیر
 سیر حاصل ذات و صفات سرفراز و ممتاز گشته و امورات متحول خود را بحال ان نظام ترتیب دادند که
 مشهور آفاق گردید و نام آوری بدرجه کمال رسید هر دو منشای ابارت خوش مزاج کشاده دست
 و جبین سخاوت و شجاعت کردار آل اندیش با اخلاق حمیده و افعال پسندیده جلوس سواری خود
 بان تفریح ترتیب میدهند که از دیدن آن تفریح میشود شتر سواران با نذران هر کاره با

پیادہ ہای علی غول بلیم برداران بہار برداران خاصہ برداران جوانان عیب و سکہان وغیرہ مدہ
شاگرد پیشہ و سواران وغیرہ مجموعہ تکلف تمام با سپان کول عربی و عراقی و قیلان ہودج و عماری
با سرنجام کلابتونی و زیور طلا کار و نقری بمبرہ فیل عماری خویش قمرینہ باقرینہ در سہ سواری مبارک
حضور پرورد سیر و تماشای سمون سترہ دارند معندار فیق پرور نجیب دان قدر شناسن نجسبا
قدر فرمای کمال اہل کمال ہوارہ بکار ہای تعلقات خود مامور و بامورات محول خویش مصروف
کتابحال ہمدعا و پیرایا و اہل بازاریات درونی و بیرونی بلکہ زبان خود با بصفہ و ثنا کثادہ
میدارند

راجہ جی رام راؤ راڑیاں بہادر

راجہ راڑیاں کلان در عہد حضرت غفران تاج میر نظام علیخان بہادر اصفحانہ ثانی بکار ہای دستہ
صوبجات سرکار قازق گشتہ بعد مدت و ولایت حیات نمود راجہ شامراج خلف مومی الیہ بر سر دفتر مورثی
سرفراز شدہ بہ پیشکاری دیوانی کہ نیابت وزارت شش صوبہ و کن است مسمور گردیدہ سرفتنجار
و اعتبار فلک ساینیدہ بہ نیکی و نیکنامی بسیر و بعد رفتن اعظم الامراء دارالمہام سرکار بہ پونا و ہمایا
جنگ کٹرا بہ مختاری و پیشدستی حضور پرورد مبارہی گشتہ کار و بار دیوانی سرکار را بذات خود انعام
و انتظام میداد بعد ورود بہادر مذکور از پونا و انقلاب امورات دربار دست از مقدمات کار پرداز
کشیدہ ارادہ جاگیر خود متصل قلبہ بیدر نمودہ بخوش سیری و تماشای باغ و راغ مصروف شدہ
مقیم مقام نواری و انزو گردیدہ بعد چندی خستہ ہی بہت من بعد راجہ چناراجہ بہادر دیانت و نت
بعی و تہا بہر و انتظام رای ترک پنڈت کہ فردی از افراد اتحاب روزگار بود بر سر حکومت و دولت
برآمدہ مدتی مسمور کار و بار خود گشت کہ مراد از دفاتر صوبجات بڑا موبالاکھاٹ و پایان گھاٹ
و صوبہ خجستہ بنیاد او رنگ آباد و صوبہ محمد آباد و میدرو محالات صوبہ دارالظفر بجا پور است

و اوقات عزیز خویش با استفاده علوم عربی و فارسی مصروف ساخت و همواره مورد تحسین و آفرین خداوند منت گشته در عین جوانی جهان فانی را پرورد نمود و معجزه های ترکم پندت مختار کار و بار درونی و بیرونی و امورات دفا نزه و غیره بنمک حلالی و غیر خواهی بان تیر عقل کامل انتظام داد که خلقت خدا تحسین و آفرین نمود یعنی راجه جی رام را و بهادر مذکور را بر سر سروری و سرداری کارخانجات محوله و مرجعه اینچاندان بر آورده از حضور پر نور و از همارا راجه بهادر به سر فریزی خلعت و جواهر هفت سرقر از گردانید و لب و لب و لبست آنجا عازم ملک بقا گشت و رای سوناجی پندت خلعت خود را در باب درستی اینچاندان مضایح و لپ پذیر نمود و چنانچه بر طبق آن را و مذکور عمل نموده گوی سبقت از هم پیمان ربوده با اینهمه را و مذکور نیز در عالم ابتدای شبان بجمع صفات امیرانه موصوف و در سخن شنوی سوناجی پندت معمور حسب مناسب عمده و علم و تقاره و ولوبت و نشان فیلی و عماری و پاکلی چهار دار نجیب پرور قدر دان اهل کمال همواره با سورات سرکار صرف ۱۰۰۰۰۰

راجه تلجا پرشاد

نیره راجه دیو چند بهادریست که در عهد امیر الممالک صلاحیت جنگ بهادر بدیوانی خاص معمور بوده کار باقی نمایان بطور آورد که از تاریخ ترک آمینیه مفصل میاید امینود خانزاد قیوم سرکار بزرگان ایشان در عهد حضرت عفراناب آنچه میراتب بلند سر فریز و ممتاز بودند مانند روز روشن روشن است عالی مخصوص راجه دیو بهادر که همواره بخدمت معتقد خزان صرف خاص راجه خاص معمور بوده همیشه مورد الطاف خداوند منت گشته اوقات عزیز خویش کمال ثروت بسر برده عازم در بقا گشت بعد ارتحالش برادر بزرگ راجه تلجا پرشاد مذکور یعنی رای شکر پرشاد مورد الطاف حضرت مسخرت منزل گردیده برستی و درستی تمام همواره در تخلیف خاص باریاب گردیده معمور امورات محموله بوده در عین عالم جوانی انتقال نمود عاصی را بسبب دربار داری و ملاقات شبانه روز

نہایت انس طرفین بود بعد انتقال ایشان حضرت سیدگانعالی حضور پر نور اوم اللہ اقبال
از فطر الطاف شانہ راجہ تلجا پریشاد مذکور را یاد فرموده بسرفرازی خدمت موروثی مہمور فرمودہ
سر بلند ساختند فی الواقعی در حوصلہ بلند و مراتب ارحمنہ حسن بلاقات و شیرین کلامی کلمات
و نجیب ناسی و قدوانی فرود فرید است امانت و دیانت ایشان مرتسم خاطر مبارک خداوند نعمت
و ہمیشہ باریاب خاتمت مبارک لفظ آؤسیت کرد در بہان شہورست در مزاج آن منبع اخلاق منظر
در آمدہ بقضایہ طبع نارت محمود بزرگانہ ہوارہ با دوستان محبت ہوارہ

راجہ رنگ راؤ

از بیعت داران تعلقہ بزرگ سیم پن است بزرگان نشانی تابت ای دولت خویش مہمور بیعت تعلقات
بودہ اوقات خود لغزاعت تمام سہمی برود راجہ مذکور در عمدتہ غفران تاب باستخوانیہ
میپت رام بکا پیشکاری چہار دہ ہزار جوانان بار پلاٹنہای اڈرالدولہ موسی ریواز سرکار
مباہی و ممتاز گشتہ کارہای نمایان بظہور آورد و در عمدتہ خدیو حق آگاہ حضرت مغفرت منزل
سکتہ جاہ بہادری علیہ الرحمہ بعد بر ہی سالہ راجہ مہیت رام چون آثار رشد از ناہیش ظاہر بود
در جانب باشی چند روز منظور نظر خاقانی و پس خاطر سلطانی شدہ بتعلقات لکوہار و پیہ و
پیشکاری سواران رسالہ خاص وغیرہ و دیوانی سرفراز گردیدہ بہارج بلند و مرتبہ ارحمنہ رسیدہ
نام نیک بر صفحہ ہستی بر نگاشتند و درین عمدتہ مہد سیدگانعالی حضور پر نور اوم اللہ اقبال
و دولتہ چون مہدویان جملہ کوثرہ بعد اخراج سعی مہاراجہ بہادر بازوار و بلکہ حیدر آباد گشتہ در سالہ
خاص بہادر موصوف تریب و ہزار سوار جمعہ اراں و متفرقات بشیقا رطلازم سرکار شدند مہ
در علاقہ بخشگیری بہادر مذکور یعنی راجہ رنگ راؤ در آمدہ محکوم حکم سرکار اندسواہی این محالات قلعہ
ہونگیر و منگلکدہ و امر اوتی و کجول و دیگر دیہات متفرقہ و جاگیرت محلات حضور پر نور کہ خود بدلت

واقبال از پیشگاه خویش با لاشا و محبت فرموده اند ضمیر خدایات و تعلقات خود و در اکثرت ارباب
 احتیاج بهجوم سپاه و غیره محفل او نموده محفل بهار اجه بهادر نظری آید صاحب منصب سه هزاری دو
 هزار سوار و خطاب را بجلی از پیشگاه خلافت سرفراز از بسکه شوق سواری اسپ بدرجه است بیان عزلی
 و کاشطوط و کمنی در کارخانه خود کمال دستی داشته همواره سواری خویش تماشای عجیب نماید
 و فیلمان کوه تن نیز بهین قیاس است صاحب منصب لب فکر بنشیند فرودان اهل کمال سپاه
 دوست بذات سپاهی بهادر سخن با ارباب احتیاج چنان میرسد که مزیدی بر آن متنو نیست همواره

بامورات محول خود همور

راجه ناک رام

خلف رای سخن بعمل است که قرابت با بهار اجه بهادر را چند عمل داشت اینجا کمال عملیات و سما
 الله خوانی رای مذکور بود و مشهور آفاق است که احدی بمقابلش نمیرسد اکثر بهار اجه بهادر را
 کارهای عمده و پیش آمده که چیران و پریشان خاطر میبارند چون را منطور بدل توجه باطنی نمود
 سهل الوجوه بر آید مقصود گشت همواره بتوقیر تمام اوقات بسر برده و ولایت حیات نمود
 اما راجه ناک رام از بد و شعور آتار عقل مندی و فرست از چهره اش ظاهر بود اراده تعلقداری
 سرکار نمود اول از سرکار تعلقه سرکار میدک سرفراز گردیده بخوبی تمام بندوست نمود که نام نیک
 بلند آوازه ساخت بعد از آن روز بروز ترقی تعلقات قریب پنجاه لک روپیا از سرکار میدک
 مذکور تا سمت منم و براط و غیره در علاقه خویش گرفت و قیسه دو هزار سوار و پنجهزار پیاده
 و ده ضب توپ با پانزده فیلمان پرشکوه همراه رکاب خود داشت و مدتی باین تزک و ثروت
 همور کار شده اوقات بسر برد و سلوکها با سپاه و نجبا و اهل کمال نمود که تا حال یادگار از آن بزرگانما
 جالیت پس از آن بعضی وجوه از عداوت مخالفان ناقد شناس از همه خدایات و تعلقات